

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

عزیز نعیمی
۱۹ جون ۲۰۱۴

باز هم به ارتباط غیر علمی بودن «تعدد زوجات در اسلام»

۱

محترم داکتر صاحب ، احترامات تقدیم است.

نخست به خاطر تحملی که در ادامه بحث از خود نشان داده اید، امتنانم را بپذیرید، در دیاری که ما زندگانی می نمائیم باور کنید تعداد آنهایی که می توانند با ایشان چنین بحث هائی را ادامه داد آنقدر معدود است که انسان می تواند ادعای نادر بودن آن را بنماید. ضمناً از این که در ادامه بحث چند روزی تأخیر رخ داد، هم پوزش می خواهم، مطمئن باشید علت چنین تأخیری به هیچ وجه بی اعتنائی و یا عدم توجه به نوشته جنابعالی نبوده است، بلکه دلیل آن همان اصطلاح «یک کشمش و چهل قلندر» است که به ارتباط لپ تاپ ما صدق می نماید.

خلاف ملکهای غرب که می گویند گذشته از آن که هر فردی یک کمپیوتر دارد، عده ای هم هستند که دارای ۲ و ۳ کمپیوتر برای خود هستند. اگر شنیدگی های ما راست باشد، به اجازه نمی خواهم در این بحث داخل شوم، زیرا می ترسم با فهم محدودی که من از علم اقتصاد دارم، نتوانم آن طوری که بایسته است، حق مطلب را به ارتباط نیاز های اصیل و نیاز های کاذب اداء نمایم. در این جا ما توانسته ایم برای تمام فامیل ما که جمعاً ۷ سر می گردیم، صرف یک لپ تاپ تهیه نموده و مصارف ماهوار آن را تمویل نمائیم، در نتیجه وقتی جوانان برای پیشبرد درسهای شان به این صندوقچه جادو نیاز داشته باشند، بزرگتر ها می باید صبر پیشه نمایند تا دسترسی به کمپیوتر پیدا نمایند. بلافاصله باید بیفزایم که من از این وضع شاکی نیستم، زیرا هنوز در بین دوستان و همسایه های ما هستند کسانی که از توانائی ما نیز برخوردار نیستند.

محترم داکتر صاحب!

شما در جوابی که ارائه داشته اید، از یک جانب خواسته اید در بحث را ببندید، اما از طرف دیگر باز هم خودامکان ادامه بحث را به وجود آورده اید، مثلاً آنجائی که می نویسید:

« به عکس چرا برای یک زن در شرع اسلامی اجازه داده نشده است که چهار شوهر داشته باشد . در جواب باید گفت که دین مقدس اسلام و کتاب مقدس مسلمانان و اصول اساسی دین اسلام (قرآن عظیم الشان و سنت رسول الله) برایش اجازه نفرموده که یک زن در یک وقت چهار شوهر داشته باشد و آن را ناروا و حرام اعلام نموده است ، و برای یک فرد مسلمان حکم قرآن و احادیث نبوی اساس ، محترم و معتبر می باشد . » و یا:

« شرع به نقل است نه به عقل.»

و هم چنین عکس آن گذشته از استناد به استدلال آقای «استاد سید سابق» خود نیز با طرح مسأله «بوم طبیعت و خلقت انسان ولو غیر مسلمان هم باشد ، چنین است که مرد (مرد به مفهوم واقعی کلمه) این را طبیعتاً نمی پذیرد که زنش با چهار شخص رابطه داشته باشد.» می خواهید جهت درست بودن این عمل نادرست استدلال نمایند، در نتیجه هرگاه من باز هم می خواهم در رابطه مزاحم شما بگردم، نباید فکر نمایند که این آدم، لجوج و یک دنده است و به اشاره نمی فهمد.

محترم داکتر صاحب!

هرگاه شما به همین اندازه اکتفاء می نمودید که مسلمان هستیم و آنچه را دیانت ما به ما اجازه داده است، به آن عمل می نمایم و اصولاً در شرع نباید دنبال معقولیت احکام رفت، بلکه دساتیر نقلی اصیل، تعیین کننده اعتقاد و عمل می باشد، باور کنید من به خود هیچ گاهی اجازه نمی دادم تا با نقد نکته نظرات شما، اساس دین را نیز زیر سؤال ببرم، چه در آن صورت این حق شماست که به هر چه خود می خواهید معتقد باشید و همین آزادی عقیده، به شما این حق را می دهد که به باور ها و اعتقادات تان باور مند و پایبند باشید و هیچ کسی من جمله من لنگ نیز حق ندارم بنویسم: بالای چشم تان ابروست.

شما حق دارید به هر چه کتب دینی تان می گوید باورمند باشید، به همان سان مسیحی ها، یهودی ها ، هندو ها، زردشتی ها، بودائی ها و ده ها و صد ها دین خرد و بزرگ دیگر، تمام پیروان آنها حق دارند تا با آزادی کامل دیانت مورد نظر خود را انتخاب نمایند، به همین سان به گفته آقای «موسوی»، باید به بی دینها هم حق داد تا دین نداشته باشند. یعنی گذشته از حق انتخاب آزادانه دین، همین حق باید در نداشتن دین نیز مورد شناسائی قرار بگیرد.

مشکل من با شما زمانی عرض اندام می نماید که شما آنچه را دیانت تان مجاز دانسته، معقول، درست و علمی قلمداد نموده در واقع به نفع یک عمل غیر عادلانه و ضد انسانی تبلیغ بدارید. در چنین صورتیست که من بدون آن که قصد اهانت به شخص شما را داشته باشم، به خود حق می دهم تا ضعف و بی پایگی استدلال تان را آشکار ساخته، آن حکم مذهبی تان را نقد نمایم.

محترم داکتر صاحب!

شما فرموده اید، که چهار زن داشتن در اسلام، واجب نیست بلکه مباح است. به اجازه تان نخست توجه تان را به این قسمت آیتی که خود نقل نموده بودید جلب می نمایم «مَثْنَى وَثَلَاتَ وَرُبَاعَ»

این که شما از «دو و سه و چهار» چه برداشتی می نمایند، نمی خواهم در مورد دید شما را تخطئه نمایم، اما اجازه بدهید بنویسم که چنین تسلسلی از دید دستور زبان، می تواند تا بی نهایت نیز تعبیر بگردد که خوشبختانه حیات شخص محمد و تعداد زنهایش ظرف ۱۲ سال اخیر عمرش، خود بیانگر آن است که عدد چهار ختم نیست، بلکه همان و غیره را می رساند. از این تذکر مختصر که بگذریم شما نوشته اید، «واجب نیست» و «مباح است» آیا می توانید بنویسید که «سنت هم نیست»؟ آیا می توانید بنویسید که وقتی چیزی «سنت است» دیگر اعتبار اجرائی ندارد؟ آیا می توانید بنویسید که در نماز های پنجگانه، دیگر نباید دنبال «سنت» و «وتر واجب» رفت؟ آیا می توانید بگوئید تمام اعمال و کرداری را که یک مسلمان بر مبنای «سنت» انجام می دهد، می تواند از آن عدول نماید؟ نه ریش بگذارد، نه به کسی سلام دهد، نه ظاهر متشرع داشته باشد و نه ...

محترم داکتر صاحب!

مگر نه این است که تمام آنهایی که مانند مولوی خالص ها، شیخ محسنی ها، محقق ها و صد ها مفت خوار دیگر وقتی به اصطلاح «سر پیری به معرکه گیری» آغاز نمودند و من بعد آغاز می نمایند، دلیل شان همان «سنت» است؟

از آن گذشته وقتی دینی می خواهد به ارتباط یک موضوع با اهمیت اجتماعی چون به زعم شما «مباح دانستن» و از دید ما «صدور مجوز» جهت تعدد زوجات و یا هم داشتن کنیز و غلام صادر نماید، اگر این دین آسمانی است و احکام آن نباید بر مبنای ترس و خوف از دست دادن پیروانش صادر گردد، چرا شف شف، چرا یکباره شفتالو نمی گوید؟ اگر مخالف است چرا نمی گوید «بر شما حرام گردانید»، «شما اجازه ندارید»، «شما حق ندارید»؟ چرا با یک دست پیش می کشد و با دست دیگر پس می زند؟ هر گاه در یک قانونی که توسط انسانها به وجود می آید، چنین حالتی وجود داشته باشد، حالتی که در غل و زنجیر کشیدن یک انسان دیگر را مباح دانسته باشد، یا به تعبیر امروزی، برای متجاوز و زور گوی چراغ سبز نشان داده باشد، می توانیم چنان قانونی را قابل احترام بدانیم؟

محترم داکتر صاحب!

این که شما چگونه می اندیشید، از احترام من نسبت به حق تان در آزادی عقیده چیزی نمی کاهد، مگر از دید من وقتی قانونی برای ظلم، تعدی، جنایت، سلب آزادی انسانهای دیگر، در غل و زنجیر کشیدن مرد و زن آنها و استفاده جنسی از زنانی را که حاضر نیستند، بپذیرند «خدا یکه و یگانه است و محمد رسولش است» به گفته شما «مباح» بداند من چنان قانونی را به حکم عقل و وجدان، ظالمانه، ضد انسانی و ضد علمی اعلام داشته، ارزش آن را بیشتر از «یاسای» چنگیز و قطعنامه های پنتاگون نمی دانم. قطعنامه هائی که بر مبنای آن خون خفهای جهان من جمله خلق دربند خود ریخته و باز هم می ریزد.

محترم داکتر صاحب!

دومین نکته ای که به اجازه می خواهم بر آن انگشت گذاشته، بطلان آن را به اثبات برسانم، تذکر شماست مبنی بر این که گویا «دوم طبیعت و خلقت انسان ولو غیر مسلمان هم باشد، چنین است که مرد (مرد به مفهوم واقعی کلمه) این را طبیعتاً نمی پذیرد که زنش با چهار شخص رابطه داشته باشد. زن نورمال به صورت طبیعی اتکای نورمال پاک و انسانی می خواهد و این با یک مرد در عقد نکاح تأمین شده می تواند.»

در این قسمت بحث گستاخی تلقی نگردد، جنابعالی اندکی خیز دوری برداشته آید، خیزی که به جای رسیدن به مقصود شما را از هدف دورتر می سازد. زیرا از شما به مثابه یک داکتر، داکتری که همین اکنون در یکی از شفاخانه های المان مصروف وظیفه می باشد و این می تواند دال بر داشتن سند علمی از جانب شما باشد که حد اقل به ارتباط فزیولوژی انسان و سایر حیوانات می تواند معتبر تلقی گردد، کاملاً بعید به نظر می رسد که بنویسد «طبیعت و خلقت انسان...» چنین است.

من بدون آن که از اعتراف خود به عدم اطلاع کاستی ها در فهم خودم خجالتی بکشم، با جرأت می توانم تذکر دهم که مطالعات من چه در زمان تحصیلات رسمی فاکولته ساینس و قبل از آن و چه هم بعد از آن، این امکان را برایم فراهم نساخته است تا بدانم که چگونه «طبیعت و خلقت» به مرد اعم از مسلمان و غیر مسلمان چنین ظلمی را روا داشته است، که مادر، خواهر، همسر و دختر خود را پست تر و بی ارزش تر از خود ببیند، حال اگر شما ضمن مطالعات و تحقیقات تان در زمینه علوم به چنین نتایجی دست یافته باشید، خوشحال می شوم آن منابع را از شما دریافت دارم. در غیر آن تا جایی که من می دانم هر گاه عمر انسان کنونی را، آنقدر کوتاه بسازیم که فقط از «انسان نیندرتال» سرآغاز آن را بدانیم، یعنی حدود ۷۰ هزار سال، شما حتماً این را می دانید که از این مجموع صرف یک دهم آن، یعنی کمتر از ۷ هزار سال آن، با بسیار دست و دلبازی می تواند زمان پیدایش طبقات، ختم دوران مادر تباری، آغاز مرد سالاری و در نتیجه شروع تعدد زوجات به نفع مرد و به ضرر زن بوده باشد.

به عبارت دیگر، هرگاه ما عمر تشکیل خانواده را به مفهوم کلاسیک آن از زمان حیات انسان نیندرتال در نظر بگیریم، یعنی همان ۷۰ هزار سال، انسان بر مبنای «طبیعت و خلقت» بیش از ۶۳ هزار سال را در حالی زیسته که چند

شوهری در جوامع نه تنها حاکم بوده است، بلکه یگانه شکل مناسبات بین مرد و زن بوده است. حال وقتی شما آن ۶۳ هزار سال را به مثابه سند «طبیعت و خلقت» نمی بیند و حکم تان را تنها بر قسمت اخیر استوار می سازید، من به جز آن که بگویم چنین طرز تفکری غیر علمی است، چاره دیگری ندارم.

محترم داکتر صاحب!

در اینجا از تعیین وقت و زمان که کلاً به ضرر بحث شما تمام می شود، می توانیم صرف نظر نموده بحث خود را از دو جهت دیگر ادامه دهیم، از جهات نقش اجتماع در تعیین اخلاق و کرکتر افراد و استمداد از تاریخ جهت تثبیت بطلان ادعای جنابعالی.

نخست به ارتباط روابط اجتماعی: شما در بحث تان با کمال تأسف امتناع مرد کنونی را از نپذیرفتن شرکت در داشتن رقیب، به جای آن که ناشی از طرز تربیت بشر کنونی که در کل از حدود ۷ هزار سال بدینسو، در تحت سیطره و حاکمیت فرهنگ مرد سالار زیسته، تمام ارزشهای اجتماعی و نکات مثبت روابط انسانی را بر مبنای همین حاکمیت جنسی، ارجگزاری نموده است، بدانید؛ بخشی از «طبیعت و خلقت انسان» معرفی می دارید، در حالی که شما حین اجرای وظایف و همکاری با بیماران جهت علاج آنها به نیکوئی متوجه شده اید که تمام برخورد های اجتماعی آنها و ارزشگزاری های شان به این روابط که بیشتر به اخلاق اجتماعی تعبیر می گردد، منبعث از روابط بین انسانها بوده، «طبیعت» حین «خلقت» کوچکترین نقشی در آن نداشته و ندارد.

اگر خواسته باشیم این نکته را با اجازه ضمن ارائه مثالی روشن سازم می توانم بنویسم:

در جامعه ما حال می خواهد فامیل به اصطلاح روشنفکر باشد و یا مرتجع و تاریک فکر، سکولار باشد و یا اخوان، طفلی که در چنین جامعه ای در پیوند با مردم پرورش می یابد ارزش اجتماعی خاصی را قبول می نماید و آن ارزش ها بخشی از کرکتر و منش وی می گردد، که در جوامع غربی چنان نبوده و نمی تواند باشد. باز هم در مثال، مثال:

وقتی یک پسر بچه از در و دیوار به وی تفهیم می گردد که نباید چشم نا محرم به ساق پای مادر و یا خواهرش بیفتد و چنین حرکتی را خطا و گناه دانسته، تخطی از آن را به مثابه بی حرمتی به خود و به پدرش احساس می نماید، مسلم است که چنان طفلی چه در همان طفولیت و چه هم وقتی بزرگ می شود، نسبت به حجاب در تمام سطوح سخت حساس بوده، متناسب با ارزشهای جانبی که آموخته، تخطی از آن را مجازات نیز می نماید. به اصطلاح ما مردم «غیرتی» بار می آید که وقتی چشم نامحرمی به روی و موی مادر و خواهرش بیفتد - حال بدن برهنه اش باشد جای خودش - می خواهد اگر چشم بی حیاء را ادب کرده نمی تواند، مادر و یا خواهر و یا هم بعد ها همسرش را در پس دیوار هائی زندانی نماید که حتا از بالای آن کبوتری نری هم پرواز ننماید تا نکند، کبوتر چشم چران و گناهکار باشد.

عکس چنین موردی، وقتی دیروز در تمام جهان و اینک در بین اجتماعاتی که به نام «انجمن های فرهنگی» نامیده می شوند، طفلی تربیت بیابد، چون از آغاز چه در خانه و چه هم در اماکن مخصوص، به صورت مطلق برهنه زیسته اند، آن طفل به ارتباط حجاب، و ستر عورت و امثال آنها نه تنها «غیرتی» نمی تواند داشته باشد، چه بسا چنان «غیرتمندانی» را انسانهای بی غیرتی بداند، که با به بند افگندن مادر و یا خواهر شان، می خواهند خود را بزرگ نشان بدهند.

محترم داکتر صاحب!

امیدوارم متوجه منظوم از این مثال طولانی شده باشید. من با این مثال خواستم بگویم، که نه «غیرت» اولی ارتباطی به «طبیعت و خلقت انسان» داشته و نه هم به زعم شما «بی غیرتی» طرف دیگر؛ بلکه هر دو طرف متناسب با شرایط اجتماعی که در آن بزرگ شده اند، ارزش ها و معیار های خاص خود را دارند. اگر معیار اولی که شما با تأسف باز هم از آن جمع به نام «مرد به مفهوم واقعی کلمه» یادآوری نموده اید، مردانگی، غیرت و همت خود را در این می بیند که

مادر، خواهر، همسر و دخترش را چنان بند پیچی نماید که شباهت به اجساد مومیائی شده فراعنه مصر بیابند و هم چنین مردانگی خود را در این می بیند که وقتی زنی را محتاج کمک دید دست وی را بدان شرط بگیرد تا اول با وی به بستر برود، آن دیگری مردانگی اش را در آن می بیند، تا به مادرش، خواهرش، همسرش و سرانجام دخترش این حق را بدهد تا خود حق آن را داشته باشند که مطابق ذوق و سلیقه خودشان لباس بپوشند و اگر زمانی هم بخواهد کس و یا کسانی را کمک نماید، بدون هیچ نوع چشمداشتی به پائین نافش، دست وی را گرفته در همسوئی و همکاری با وی مناسباتی را در جامعه حاکم سازد، که هیچ زنی مجبور نباشد به خاطر رفع نیازمندیهای مادی خود و یا اولادش، اعم از خوردن، پوشیدن و خسپیدن و یا هم امنیت خود و واولادش، تنش را بفروشد.

فکر نکنید وقتی پای فروش تن را به میان می کشم، می خواهم بگویم فاحشه نشود، چه در اصل و در ذات خود ازدواج زنی با مردی، وقتی برای رفع نیاز های مادی زن و یا مرد باشد، همان تنفروشی است، در مقیاس دایمی آن.

در اینجا می خواهم بیشتر بر آن قسمت از نوشته شما تمرکز نمایم که نوشته اید: «**زن نورمال به صورت طبیعی اتکای نورمال پاک و انسانی می خواهد و این با یک مرد در عقد نکاح تأمین شده می تواند.**»

در اینجا باز هم با تأسف دید شما نسبت به تشکیل خانواده یک دید ایزاری است، شما می فرمائید که زن نمی تواند متکی به خود باشد و نیاز به اتکاء دارد و این اتکاء و یا نیاز را یک مرد می تواند بر آورده سازد. محترم داکتر صاحب!

اگر از من آزرده نشوید این طرز دید بدان می ماند که کسی بیاید حقوق و آزادیهای ما را برباید، در داخل خانه ما مسکن گزیند، از تمام زحمات ما استفاده نماید، بدن ما را کاملاً برهنه سازد و در اخیر، برای پاک کردن اشکهای چشم ما، دستمال کثیفی را از جیبش در آورده، آن را به ازای دوباره شستن در اختیار ما قرار دهد تا اشکهای مان را پاک نمائیم و کسی هم بیاید و به عوض آن که تمام مظلومی را که بر ما رواداشته محکوم نماید، به ما کمک نماید تا حق خود را از وی ستانده، وی را از خانه بیرون اندازیم، زمزمه سردهد که چه آدم خوبی است زیرا دستمال برای پاک کردن اشکهای ما داده است!!؟؟

محترم داکتر صاحب!
به گواهی تاریخ از همان نخستین روز هائی که طبقات به وجود آمده و مذاهب جهت تقدیس آن پای پیش کشیدند و در بطن چنین تغییری، روابط مرد سالارانه در جامعه اسقرار یافت، تا اینک که نظامهای سرمایه داری در اشکال مختلف خود زنها را به متاعی مبدل نموده که هر کسی با پرداخت قیمت معینی می تواند از گرمی بدنش لذت ببرد، بدون آن که کمترین دغدغه خاطری از این بابت داشته باشد که عالی ترین رابطه بین دو انسان را به یک متاع تقلیل داده و از آن طریق به انسان و انسانیت توهین می دارد؛ تمام آنچه را زنها سزاوار آن بودند تا از آن بهره ببرند، قدم به قدم از آنها گرفته، حتا اختیار تن و بدن شان را نیز از آنها گرفته است و آنها را وادار ساخته است تا جهت بقای شان دست تکدی و استعانت به طرف مرد دراز نمایند، تا آنها را تحت حمایت خود قرار دهند و به نیروی رقیبی این اجازه را ندهند تا با آنها بیامیزد، شما این را بخشی از طبیعت زن معرفی داشته، می خواهید به مانند دستمال اشک پاک کن، منت داری هم به ارمان آورد.

محترم داکتر صاحب!
بحث در این نیست که چه کسی در کنار چه کسی احساس اطمینان می کند، اساس مسأله در این است که می باید چنان مناسباتی را در جامعه به وجود آورد که نه تنها هیچ کسی به چیزی احتیاج احساس نکند، بلکه نفس همین که یک انسان و یک شهروند است، بزرگترین احساس امنیت در تمام زمینه ها به وی بدهد. حال می خواهد این انسان مرد باشد و یا

زن، فرقی ندارد. اساس مسأله شهروند بودن و از آن هم بالاتر انسان بودنش است که می باید بر پایه ایجاد جامعه سالم به وی احساس امنیت بدهد.

به ارتباط تاریخ:

محترم داکتر صاحب!

وقتی این نکات را می نویسم نباید چنین خلط بحثی به وجود آید که من مخالف تعدد زوجات به شکل اسلامی بوده، گویا طرفدار آن هستم که به جای مرد ها، زنها قطاری از شوهران را ردیف نمایند. بلکه می خواهم بنویسم به همان سانی که چند شوهری امری بود مزوم، زشت و عقب مانده که با وجود جان سختی هائی چند در گوشه و کنار جهان، (در قسمت دوم این پاسخ بدان خواهم پرداخت) تاریخ در کل با آن تصفیه حساب نموده و آن را به زباله دان تاریخ فرستاد، چند زنی و چند همسری نیز دیگر با در نظر داشت تکامل فکری انسانها، جایی برای بقاء نداشته و می باید به زباله دان تاریخ فرستاده شود. حال اگر با وجود چنین وضعیتی، در مقطع کنونی به مثابه یک واقعیت مگر واقعیت زشت وجود دارد، می باید هدف همه ما آن باشد تا علیه آن مبارزه نموده، آن را به جایگاه اصلی اش، یعنی زباله دان تاریخ بفرستیم، نه این که فردی در سطح فهم و آگاهی شما که خوشبختانه دارای اسناد علمی و اکادمیک می باشد، بیاید و علمی بودن آن را استدلال نماید.

شما به یقین می دانید که در آغاز و به خصوص آنگاهی که طبقات وجود نداشت و مذهبی هم نبود تا حافظ منافع طبقات حاکم باشد انسان اولی، آنگاهی که مادر تباری وجود داشت، برای هزاران سال چند شوهری به مثابه نظم حاکم استمرار داشت بدون آن که آن نظم مخالف «طبیعت و خلقت انسان» قلمداد شود. اگر از ده ها هزار سال و تاریخ مدنیت های دیگر بگذریم، می خواهم توجه شما را به تاریخ قبل از اسلام در همان شبه جزیره عربستان جلب نمایم. خوشبختانه شما خود در باره آن زیر نام «نکاح رهط» نوشته اید، به یقین این را هم می دانید که یکی از معروفترین افرادی که ماحصل «نکاح رهط» است، به استناد کتب تاریخ «عبدالمطلب» جد «محمد» می باشد. این که چرا با وجود چنان مثال آشکاری باز هم می خواهید آن را کاملاً منتفی بدانید، علت را من نتوانستم درک نمایم.

خدمت تان باید بنگارم به استناد کتب تاریخی، زمانی که محمد ادعای پیغمبری نمود، هر چند مناسبات مرد سالارانه در جامعه عرب حاکم بود، مگر در گوشه و کنار شبه جزیره، حتا در داخل مکه بقایای مناسبات قبلی که حاکی از تسلط زن در فامیل باشد از بین نرفته بود، محمد به دنبال مرگ همسرش خدیجه، هم روی دلیل شخصی و ارضای عقده های سرکوب شده به وسیله خدیجه که حکمرای خانواده بوده و به گفته ما مردم «محمد پیشش چل» کرده نمی توانست و هم فشار جامعه مرد سالار، این ظلم عظیم را بر نیم نفوس جامعه خود و انسانهایی که بعد از وی به دنیا آمده و می آیند، مرتکب گردید. یعنی با به رسمیت شناختن جامعه مرد سالار، تمام حقوق زن را پایمال نمود. از آنهایی که تاریخ می دانند، صمیمانه تقاضا دارم تا پای پیش گذاشته، حقوق اناث را در قبل از اسلام در تمام ساحات زندگانی اجتماعی روشن بسازند، تا اگر من در تحلیل خود دچار اشتباه شده باشم، پوزش خواسته حرفم را پس بگیرم، در غیر آن، معلوم شود که اسلام حتا در زمان ایجاد خود هم، دفاع از عقب مانده ترین افکار جامعه را به دوش گرفت.

محترم داکتر صاحب!

می دانم که تقاضای دشواری از شما می نمایم، یعنی از شما می خواهم تا در جو مذهبی حاکم بر تمام کشور های اسلامی، بیایید و علیه یکی از مجوز ها موضع گرفته، در شرایط کنونی آن را منتفی و ضد انسانی معرفی بدارید. هرگاه شما خواسته باشید علیه چنین نادرستی موضع بگیرید، راه آسان را خود می توانید در تأمین عدالت و ناممکن بودن آن جسته علیه چنین حکم ظالمانه ای حکم صادر نمائید؛ چه می دانید وقتی پای محاسبه عدالت در میان باشد، حتا

احساس انسان را نیز شامل می گردد و شما می توانید همین عدم امکان تحقق عدالت را مستمسک قرار داده در شرایط کنونی، زمان چنان ظلم و اجحاف تاریخی را گذشته اعلام بدارید.
ادامه دارد